



## تفسیر سوره اخلاص

امام موسی صدر

ترجمه مهدی فرخیان

تهران، ۱۳۸۸

سرشناسه	: صدر، موسی، ۱۳۰۷-
عنوان قراردادی	: دراسات للحیاه. برگزیده. فارسی
عنوان و نام پدیدآور	: تفسیر سوره اخلاص/موسی صدر؛ ترجمه مهدی فرخیان
مشخصات نشر	: تهران: امام موسی صدر، ۱۳۸۸.
مشخصات ظاهری	: ۴۴ ص. ۷/۵×۱۶. م.س.
فروست	: تفسیر قرآن؛ ۲
شابک	: ۹۷۸-۶۰۰-۹۰۰۶۸-۶-۱ ریال: ۸۰۰۰
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیپا
یادداشت	: کتابنامه به صورت زیرنویس
موضوع	: تفاسیر (سوره توحید)
موضوع	: تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴
شناسه افزوده	: فرخیان، مهدی، ۱۳۵۸-، مترجم
رده‌بندی کنگره	: ۱۳۸۸ ۴۰۴۲۱۶ د ۴ ص ۹۸/ BP
رده‌بندی دیوبندی	: ۲۹۷/۱۷۹
شماره کتابشناسی ملی	: ۱۸۳۱۳۱۵

  
**مؤسسه فرهنگی-تحقیقاتی امام موسی صدر**  
 IMAM MOUSSA SADR CULTURAL & RESEARCH INSTITUTE  
 تهران، میدان هفت تیر، بالاتر از مسجد الجواد، کوچه شریعتی،  
 پلاک ۱۰، طبقه اول ۸۸۳۴۱۲۹۳  
[www.imamsadr.ir](http://www.imamsadr.ir)

### تفسیر سوره اخلاص

امام موسی صدر  
 ترجمه مهدی فرخیان  
 چاپ اول: ۱۳۸۸  
 تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه  
 شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۰۰۶۸-۶-۱  
 همه حقوق محفوظ است.  
 بها: ۸۰۰۰ ریال

### فهرست

سخن ناشر .....	۷
تفسیر سوره اخلاص (۱) .....	۱۱
تفسیر سوره اخلاص (۲) .....	۲۹

## سخن ناشر

بی شک قرآن سر چشمه نخست و بی بدیل دریافت حقایق و منبع فهم چگونگی رستگاری است. همه مسلمانان اذعان دارند که این کتاب منبع نخست فهم اسلام است که دچار هیچ تحریفی نشده است، اما آن چنان که اصولی‌ها می‌گویند این کتاب قطعی الصدور و ظنی الدلالة است. به بیان خود قرآن، این کتاب هم شامل محکّمات است و هم دربرگیرنده متشابهات. از این رو، باید متشابهات قرآن را با محکّمات آن سنجید و دلالت‌های آن را با شیوه‌هایی کشف کرد که خود شارع در پیش روی ما نهاده است.

امام موسی صدر از جمله متفکرانی است که توان گفت شناخت مخصوص به خود را از اسلام دارد. او با

شماره‌های این مجموعه است که آن را تفسیر قرآن  
نامیده‌ایم.

مؤسسه فرهنگی تحقیقاتی امام موسی صدر

همین شناخت از اسلام بود که پا به لبنا نهاد و منشأ تحولات دامنه‌دار شگرفی در میان اهالی آن دیار، خصوصاً شیعیان، شد. بنابراین، دریافت و تفسیر او از قرآن برای واکاوی اندیشه‌های امام موسی صدر و حتی نقد آن اندیشه‌ها اهمیت بسزایی دارد.

مجموعه تفسیرهای امام موسی صدر، غیر از آنچه به صورت پراکنده در میان دیگر آثار او درج شده، شامل دو کتاب است. یکی از این کتاب‌ها دربردارنده سوره قصار و دیگری شامل آیاتی منتخب از قرآن است. بر آن بودیم تا این تفاسیر را در دو مجلد ترجمه و عرضه کنیم، اما پس از استقبال علاقه‌مندان، خصوصاً جوانان، از مجموعه پرتوها (کتاب‌هایی که فقط شامل یک گفتار از امام موسی صدر است و در قطع کوچک و کم‌حجم فراهم شده است)، تصمیم گرفتیم که علاوه بر چاپ آن دو جلد، مجموعه دیگری که هر کتاب فقط مختص یک موضوع یا یک سوره باشد، تهیه کنیم و آن را به علاقه‌مندان عرضه داریم. آنچه پیش روی شماست یکی از

## تفسیر سوره اخلاص (۱)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ ❀ اللَّهُ الصَّمَدُ ❀ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ ❀ وَ لَمْ  
يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ ❀

به نام خداوند بخشاینده مهربان  
بگو: اوست خدای یکتا، ❀ خدای که در حاجت به او  
روکنند، ❀ نه زاده است و نه زاده شده، ❀ و نه هیچ کس  
همتای اوست. ❀

این سوره مبارک که اخلاص نام دارد، یکی از مهم‌ترین سوره‌های قرآن است، تا جایی که در بسیاری از روایات معادل ثلث قرآن خوانده شده است.

علت این مسئله، معانی عقائدی و فرهنگی و علمی و اخلاقی‌ای است که در این سوره آمده است و آن را یکی از ارکان و یا بازگوکننده بخش مهمی از ارکان اسلام قرار داده است. از همین رو، به خواست خدا می‌کوشیم تا اندکی بیشتر به تفسیر این سوره بپردازیم. تفسیر خود را با جمله‌ای آغاز می‌کنیم که در هر سوره تکرار می‌شود و بسیار پراهمیت است، یعنی «بسم الله الرحمن الرحیم». ملاحظه می‌کنیم که هر سوره از قرآن با این جمله آغاز می‌شود، و بنا بر روایاتی از پیامبر ص و ائمه ع جزئی از هر سوره است. معنای این جمله در دو واژه «بسم الله» خلاصه شده است. می‌دانیم که «بسم الله» جار و مجرور و ظرف<sup>۱</sup> است، و جار و مجرور هم متعلق می‌خواهد. مفسران در این باره مفصل بحث کرده و گفته‌اند که «بسم الله» متعلق به «استعین» محذوف و یا «أبدأ» و امثال

آن است. اما کسی که در قرآن ژرف می‌نگرد، معنایی گسترده‌تر و فراگیرتر از این تفاسیر گوناگون درمی‌یابد. می‌دانیم که خداوند انسان را خلیفه خود در زمین می‌داند. خلیفه کسی است که در کار و مسئولیت جانشین آدمی است و اهداف او را با اراده و اختیار محقق می‌سازد. پس قلم و کتاب خلیفه انسان نیستند، بلکه خلیفه کسی است مختار، و مدیریت و طرح کارها را عهده‌دار می‌شود، و با آنها اهداف اصیل آدمی را تحقق می‌بخشد. انسان خلیفه خدا در زمین است، بدین معنا که انسان در هدایت موجودات هستی و در قرار دادن آنها در مسیر درست خلقت اختیار دارد. همچنین، قرآن می‌افزاید آنچه آدمی در زندگی در تملک دارد، امانت خداوند در نزد اوست. ثروت یا مقام و تجربه‌ای که به دست می‌آوریم، امانت خداوند است و ما جانشین خداوند برای تصرف در این امور هستیم. خداوند به ما امر کرده است: «وَأَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلِفِينَ فِيهِ»<sup>۱</sup>

۱- «و از آنچه شما را در استفاده از آن، جانشین دیگران کرده، انفاق کنید.» حدید (۵۷)، ۷.

از پیامبر نیز به ما می‌گوید که همه کارها را با نام خداوند آغاز کنیم: «كُلُّ أَمْرٍ ذِي بَالٍ لَمْ يُدَكَّرْ فِيهِ بِسْمِ اللَّهِ فَهُوَ أَبْتَرٌ»<sup>۱</sup>

بنابراین، ما موظف هستیم که کار و سخن و ایفای مسئولیت‌ها و واجبات خود را در زندگی با نام خداوند آغاز کنیم.

بار دیگر به این آیه شریفه توجه می‌کنیم و درمی‌یابیم که در هر بُعدی از ابعاد زندگی خود، در کار و گفتار و کردار و سکوت و اقرار و انکار و در مقاومت و مبارزه خود، گویی خلیفه خداوند در این امور هستیم. پس به نام خدا کارهای خود را انجام می‌دهیم، خدایی که بخشاینده و مهربان است و خیرخواه انسان و همه آفریدگان است. همین که گفتار و کردار و فعالیت خود را با نام خدا آغاز می‌کنیم، غرور را از ما دور می‌کند و، در نتیجه، ثابت می‌کند که کارها به حول و قوه خود ما انجام نمی‌گیرد و، از سویی دیگر، به ما نیرو و رسالت و ایمان

از این آیه و دیگر آیات پی می‌بریم که آدمی مکلف است در زندگی به اراده خداوند در خلقت تحقق بخشد. انسان امکانات و توانمندی‌هایی دارد که می‌تواند با آنها مقاصد و خواسته‌ها و اهداف الهی را در خلقت محقق سازد. پس وقتی که آدمی در راه درست و صراط مستقیم گام برمی‌دارد، اراده خداوند را در زمین اجرا می‌کند. از همین رو، انسان نماینده و خلیفه خداوند است، و به تبع آن این کارها را با «بسم الله» انجام می‌دهد، چنان‌که قاضی به اسم مردم و یا به اسم عدالت حکم می‌دهد. پس انسان در زندگی خود به اسم خداوند کار می‌کند؛ انگار چنین می‌گوید که خداوند فاعل اصیل امور و اشیاست. در قرآن نیز آمده است: «وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى»<sup>۱</sup>

انسان این مسئله را می‌داند و درمی‌یابد که از جانب خداوند مکلف است که بنا به این اراده خجسته الهی عمل کند. او به اسم خداوند به کارها می‌پردازد. حدیثی

۱- «هر کاری که با نام خداوند آغاز نشود، ابتر است.» مجلسی، محمدباقر، بحارالأنوار، بیروت، مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۴ ق، ج ۸۹، ص ۲۴۲.

۱- «و آن‌گاه که تیر می‌انداختی، تو تیر نمی‌انداختی، خدا بود که تیر می‌انداخت.» انفال (۸)، ۱۷.



به پیروزی می‌بخشد، زیرا دست خداوند بالاتر از دست همه است. پس هر گاه به نام خداوند کار می‌کنیم، پیروز می‌شویم. افزون بر این، هر گاه کاری را به اسم خداوند آغاز می‌کنیم، متوجه درستی یا نادرستی آن کار می‌شویم؛ اگر درست بود، انجامش می‌دهیم و، در غیر این صورت، کار را رها می‌کنیم. در اینجا بعد تربیتی این جمله را درمی‌یابیم، بُعدی که در درون ما اعتماد به خداوند و اطمینان به او را ایجاد می‌کند و نه اعتماد بر خویشتن را، آن‌چنان که متعارف است. اگر آدمی در کارها به خود تکیه کند، در معرض غرور قرار دارد، و راه حق و راه باطل را از هم تشخیص نمی‌دهد. اما اگر کار را با نام خدا آغاز کرد، اولاً، دچار غرور نمی‌شود. ثانیاً، اگر کار او عمل صالحی بود، انجام می‌دهد و، در غیر این صورت، به این کار نمی‌پردازد. بنابراین، اگر کارها و سخنان و فعالیت‌های خود را با نام خدا آغاز کردیم، اطمینان داریم و درمی‌یابیم که پیروز خواهیم شد و نظارت خداوند را بر اعمال خود حس می‌کنیم. در نتیجه، فقط کار درست را انجام می‌دهیم. به همین

ترتیب، وقتی سوره‌های قرآن را تلاوت می‌کنیم و کارهای روزمره را انجام می‌دهیم، خود را در پرتو عنایت خداوند می‌بینیم و درمی‌یابیم که نماینده خداوند هستیم و از پیروزی مطمئنیم، زیرا که ما کار را با نام خدا انجام می‌دهیم. از همین رو، این سوره و دیگر سوره‌های قرآن با این جمله معجزه‌وار آغاز می‌شود، جمله‌ای که بیانگر هدایت و نظارت خداوند است و پیروزی را بشارت می‌دهد، بی‌آنکه آدمی را در زندگی و موفقیت‌هایش مغرور سازد.

سوره اخلاص با «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» آغاز می‌شود، و بی‌گمان این عبارت بخشی از هر سوره‌ای است. این سوره را انتخاب کردیم تا جنبه‌ای از تفسیر این سوره را بیان کنیم. پیش از این گفتیم که این سوره اخلاص خوانده می‌شود، و یکی از مهم‌ترین سوره‌های قرآن است. درباره‌ی شأن نزول آن آمده است که برخی از علمای یهود درباره‌ی نَسَب خداوند از پیامبر پرسیدند. این پرسش یهودیان دسیسه‌چینی و سوء استفاده از منطق عرب‌ها بود، زیرا آنان برای هر چیزی نَسَبی قائل

بودند. افراد و قبائل و اسب‌ها در نزد آنان نسب داشتند. همچنین، برای خداوندانی که می‌پرستیدند، نسب‌هایی ذکر می‌کردند. از این رو، این پرسش بسیار دشوار می‌نمود. پس از چند روز که پیامبر در تأمل و انتظار به سر می‌برد، این سوره نازل شد؛ با این مضمون که خداوندی که پیامبر می‌پرستد و به عبادت او دعوت می‌کند، نسبی ندارد، همانا او یکتا و بی‌نیاز است، نه می‌زاید و نه زاییده شده است و او همتایی ندارد. پیامبر این‌گونه به پرسش پاسخ گفت.

این سوره با واژه «قُل» آغاز می‌شود. باید در این واژه تأمل کنیم. اساساً واژه «قُل» خطاب به رسول اکرم است. خداوند به او دستور می‌دهد که به مردم بگوید که خداوند یکتا و بی‌نیاز است. اما چرا پیامبر جمله‌ای را که خطاب به خود بود، نقل کرده است؟ زیرا این ویژگی پیامبر اکرم است. پیامبر در برابر وحی خداوند چون آینه بود؛ هر آنچه می‌شنید برای مردم باز می‌گفت. آیات قرآن، حتی هنگامی که پیامبر را مورد خطاب قرار می‌دهند، جنبه نقد و تربیت دارند؛ پیامبر را تربیت

می‌کنند، اخلاق پیامبر را کامل می‌کنند، نگاه پیامبر را متوجه برخی امور می‌کنند، رفتار خاصی از پیامبر را انتقاد می‌کنند، و پیامبر هم به مقتضای امانتداری، همه این مسائل را به مردم می‌رساند.

این ویژگی پیامبر در اناجیل مقدس، خصوصاً در انجلی متی، هم آمده است؛ هنگامی که از زبان حضرت مسیح<sup>ع</sup> بشارت دعوت پیامبر اکرم را ذکر می‌کند، ویژگی‌های پیامبر در کتاب آمده است. مهم‌ترین این ویژگی‌ها رساندن کامل وحی الهی به مردم است. پس واژه «قُل» خطاب به پیامبر است که بنا بر رسالت محمدی خود آن را برای مردم باز می‌گوید. پس او چون آینه است: «هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ». پروردگار من که از نسبش می‌پرسید، «الله» است. الله اسم علم برای ذات خالق است. معنای این واژه واجب‌الوجودی است که همه صفات کمالیه یعنی اسمای حُسنی را دارد. واژه الله علم برای ذات خداوند و بالاترین درک انسان از خداوند است.

اگر معرفت بشری را در تاریخ بررسی کنیم،

درمی یابیم انسانی که به اقتضای فطرتش، و نه به اقتضای ترس و نادانی و نگرانی و امثال آن، دریافت که خود و جهان آفریننده‌ای دارد، این آفریننده را به صورت مبهم درک می‌کرد. نخست او را خالق می‌دانست. پس از این، اندیشه آدمی پیشرفت کرد و صفات بیشتری از خداوند را دریافت. از همین رو، او را «ملک» و «ملک الملوک» خواند، چنان‌که در آموزه‌های تورات آمده است. سپس، به مقتضای دعوت انبیا و تجارب و معرفت بیشتر خود، اندیشه او باز هم تحول یافت و خداوند را «پدر» یعنی خالق و رازق و رحیم دانست. اما این معنا هم همه صفات کمال را در بر نداشت، تا اینکه سرانجام آدمی دریافت که خالقش، افزون بر صفت خالق و رازقیت و داوری و رحمت، خود اوج کمال است، و هیچ کمالی در هستی نیست که سرانجام به خداوند سبحان منتهی نشود.

پس واژه «الله»، واژه‌ای متمایز و یگانه و بی‌بدیل است. از این رو، می‌بینیم که این واژه در دیگر زبان‌ها معادلی برای ترجمه ندارد. مترجمانی که به

اندیشه‌های اسلامی و معانی قرآنی شناخت و اشراف کافی دارند، واژه «الله» را ترجمه نشدنی می‌دانند. در ترجمه‌های فرانسوی و انگلیسی و فارسی و جز اینها، این واژه را به همین صورت نقل می‌کنند، زیرا این واژه بدیلی ندارد و اسم علم است و علم هم ترجمه نمی‌شود. پیامبر می‌گوید پروردگارم الله است و «أحد». أحد یعنی واحد و یکتا. اما این واژه معنایی بیش از این دارد. واحد در برابر دو قرار دارد، اما أحد در برابر دو نیست. خداوند واحد، نه در ذهن جزء دارد و نه در خارج، و نه مفهوم مرکب دارد و نه واقعیت ترکیبی. پس او أحد یعنی بسیط است. او «جزء» به معنای فلسفی و خارجی و منطقی آن ندارد.

«اللهُ الصَّمَدُ» «صمد» یعنی مقصود. «صَمَدًا» یعنی قصد کرد و «صَمَدًا» یعنی مقصود. وقتی می‌گوییم: «صمد»، یعنی خداوند به تنهایی مقصود ماست. اگر خداوند به تنهایی مقصود ماست، پس غیر او مقصود نیست، زیرا در این صورت این غیر هم مقصود می‌شود.

«وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ». این جمله معنای قبل را کامل می‌سازد؛ یعنی هیچ‌کس همتای او نیست. خلاصه این دو عبارت این است که خداوند سبحان نه قبیله‌ای دارد و نه از قبیله خاصی برخاسته است. اما معنا ژرف‌تر از اینهاست؛ نه یاری‌رسانی دارد و نه همتایانی. پس او را با کسی نسبتی نیست و با هیچ‌کس پیوند سببی ندارد. یکتایی است که همه موجودات در برابرش یکسان‌اند. هیچ‌کسی، از هر طبقه و مکان و زمانی، با او پیوند خاصی ندارد. او برای همه است، و همه در برابرش یکسان‌اند. نسبت او با دیگران و نسبت دیگران با او برابر است. چنین است که خداوند از هر انتسابی مبرا است و این مسئله فاصله همه مردم را به او و امکان دست یافتن آنان را به خداوند برابر می‌کند. مشخصاً این معنی، یعنی عدم انتساب خدا به شخص یا طبقه یا مکان یا زمان، قله توحید و خاستگاه همه افکار و اعتقادات و اعمال است.

در بخش پایانی سوره اخلاص، درباره آن نگرش کلی که این سوره از معنای الله به دست می‌دهد و نسب

بدین ترتیب، اختصاص دادن مقصودیت به خداوند بدان معناست که همه موجودات او را قصد می‌کنند و او نه کسی را قصد می‌کند و نه چیزی را. بنابراین، او به غیر نیازی ندارد و از غیر خود چیزی نمی‌طلبد. ضعفی در او نیست تا از غیر نیرو بگیرد. پیامبر می‌گوید: پروردگار من «صمد» است، یعنی کامل و نیرومند است، نه نقصی دارد و نه خللی به او راه می‌یابد و از غیر خود هم بی‌نیاز است.

سوره را ادامه می‌دهیم: «لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُؤَلَدْ». هنوز در سوره مبارکه اخلاص در جستجوی نسب خداوند است: «لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُؤَلَدْ». پس پدر و مادر نیست، چنان که فرزندان هم ندارد.

با این دو جمله همه نسب‌ها از او منتفی می‌شود. پدری ندارد، یعنی عمو و عمه و عموزاده و قبیله پدری ندارد. همچنین، نه مادر دارد و نه دایی و نه خاله و نه قبیله مادری. او نه فرزندی دارد و نه نوه‌ای و نه دامادی و نه خویشی. او نه خویش نسبی دارد و نه خویش سببی.

خداوند، چنان که از پیامبر خواسته شده بود، تأمل می‌کنیم. درمی‌یابیم خداوندی که این سوره وصف می‌کند نسبتی با کسی ندارد. با چیزی پیوندی نزدیک و با هیچ کس و هیچ مکان و هیچ زمانی هم قرابت ندارد. این معنا بسیار ارجمند و خواستگاه دین و اندیشه و پیشرفت است. وقتی خدا وابستگی خاصی به کسی ندارد، در هستی کسی بی‌علت بیش از دیگران به خدا نزدیک نیست. پس خدا نه خویشی دارد، نه سایه‌ای، نه امینی، نه خازنی، نه همتایی و نه ابزار خاصی. مردمان چون دندان‌های شانه در برابرش مساوی‌اند. بنابراین، هر انسانی به اندازهٔ عملش و یا به تعبیر قرآن بر اساس یکی از موازین سه‌گانه به خدا نزدیک می‌شود؛ بر اساس تقوا یا جهاد یا علم. طبقات اجتماعی هیچ تفاوتی نزد خدا ندارند. اندیشهٔ طبقاتی که در نزد یونانیان یا یهودیان رواج داشت، نادرست است. آنان می‌گفتند گروهی مقرب خداوند هستند و گروهی مطرود یا دور از خدا، گروهی دوزخی هستند و گروهی بهشتی. همچنین، این اندیشهٔ یهودیان که می‌گفتند از

میان مردم تنها آنان اولیای خداوند و یا به تعبیر خود «قوم برگزیدهٔ خداوند» هستند، ناپذیرفتنی است. بنابراین، همهٔ مردم و همهٔ طبقات و همهٔ گروه‌ها و افراد، چه سفید، چه سیاه، چه سرخ، چه بلند قد و چه کوتاه قامت، چه فرزندان اغنیا، چه اشراف‌زادگان، چه روحانیون و چه غیر آنان، در برابر خداوند مساوی‌اند. این مفهومی است تربیتی که به هر کس امکان می‌دهد تا به مقتضای عمل و تلاش و تقوا و جهاد و دانش خود به سوی خدا گام بردارد.

از سوی دیگر، مکان‌ها نیز با هم مساوی‌اند، مگر مکانی که خداوند به سبب کار یا عبادت و یا حرکت خاصی دربارهٔ آن چیزی گفته باشد. پس مکان دور و نزدیک و یا زمان بهتر و برتر از دیگر ایام و روزهای شوم و یا فرخنده در کار نیست. اینها تصوراتی بود که در میان مردم رواج داشت و در برخی روزها مانع از فعالیت می‌شد.

همچنین، وقتی که خداوند نسبت به همه یکی است، و سرمنشأ همه نیز یکی است، احساس یگانگی جامعه

به انسان دست می‌دهد، و انسان با این دریافت هر چیزی جز از خدا را واجد نقص و در مسیر کمال می‌بیند. از همین رو، دیگران را معذور می‌دارد، و خود را در برابر تصویری خوب و نیکو و همراه با حسن ظن به دیگران می‌یابد. از این همه است که این سوره ثلث قرآن و یا ثلث اول اسلام دانسته شده است، زیرا اصول سه‌گانه اسلام توحید و نبوت و معادند. ثلث و رکن نخست این اصول با همه معنای خود، در این سوره وجود دارد. عبادت جز برای خدا نیست و نیاز جز به درگاه خدا روا نیست، زیرا میان آدمیان تفاوتی وجود ندارد. پس نیاز بردن مخلوق نزد مخلوقی دیگر، چنان‌که امام سجاده می‌گوید، نادانی و لغزش است.

همچنین، توحید اخلاقی خاص و صفای ذهن و احساسی وحدت‌بخش در بشر به وجود می‌آورد. این سوره، افزون بر عقیده توحید که ثلث اسلام و ثلث قرآن است، تصویری از جامعه و از روابط میان انسان‌ها و از بی‌نیازی از غیر خدا و رویگردانی از عبادت غیر خدا و

از امکان پیشرفت هر انسانی و از درهم شکستن همه موانع ارائه می‌دهد.

این سوره بت‌ها را از سر راه انسان بر می‌دارد. آدمی نه احساس نقص می‌کند و نه احساس تفاوت و نیز روزها و مکان‌هایی وجود ندارد که نحس باشد و نتوان در آنها کار کرد. عمل انسان اهمیت دارد و قرآن کریم در این باره می‌گوید: «وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى»<sup>۱</sup>

پس این سوره مبارک رکنی از عقیده و فرهنگ و فقه و اخلاق و احساسات اسلامی است. از خداوند می‌خواهیم تا ما را در الهام گرفتن از معنای این سوره موفق بدارد، و ما را در عبادات و نیازها و کارها و نگرش از موحدان قرار دهد. به خدای واحد ایمان داریم و هیچ کس را شریک او نمی‌دانیم؛ نه خدای زمینی را و نه خدایانی غیر از الله را. نه دیگر آدمیان را کوچک می‌شماریم و نه خود را برتر از دیگران می‌دانیم، زیرا سرچشمه یکی است، خدا یکی است و

۱- «و اینک: برای مردم پاداشی جز آنچه خود کرده‌اند نیست.» نجم (۵۳)، ۳۹.

راه‌های رسیدن به خدا به شمار آدمیان است و رفتن به سوی او و تلاش و جهاد برای همه ممکن است. این همه همراه با معنی دیگری در اوج قرار دارد، و اینکه حق، هر حقی که در جهان است، از عدل و حق و علم، همچون خداوند، نه زاییده می‌شود و نه می‌زاید. دانش نه زاییده شده است و نه می‌زاید. راه دانش برای همه باز است و هر کس که بیاموزد، دانشمند و فرزانه می‌شود. حق فقط به یک ترازو سنجیده می‌شود. آیا کسی که با انسانی نسبتی دارد و کاری به جا آورد بر حق است و اگر آن کار را دیگری انجام دهد، باطل است؟ حق از جانب خداست، نه زاده شده و نه می‌زاید. همه کمال‌ها این گونه‌اند، کمال حقیقی و کامل در ذات خدا متجلی است. همه کمالات نه زاده می‌شوند و نه می‌زایند. این مسئله فتح بابی دیگر برای تکامل و بلندپروازی‌های آدمی به سوی کمال است. راهی که برای آدمی سلوکی کلی در زندگی را شکل می‌دهد.

## تفسیر سوره اخلاص (۲)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ \* اللَّهُ الصَّمَدُ \* لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ \* وَ  
 لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ \*

به نام خداوند بخشاینده مهربان

بگو: اوست خدای یکتا، \* خدای که در حاجت به او

روکنند، \* نه زاده است و نه زاده شده، \* و نه هیچ

کس همتای اوست. \*

«قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ». پیش از این درباره واژه «قُلْ» گفتیم که این واژه خطاب به پیامبر است. پیامبر هر آنچه می شنود برای مردم باز می گوید. او همچون آینه ای است که وحی الهی را باز می تاباند. یکی از این انعکاسات این آیه است: «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ»<sup>۱</sup> پیامبر هرچه را به او وحی می شد، به مردم عرضه می کرد، حتی کلمه «قُلْ» را.

«هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» پروردگار من «الله» است، همان کس که از نَسَبِ او می پرسید. معنای «أحد» چیست؟ أحد معنایی ژرف تر از واحد دارد. واحد در برابر دو است. واحد یعنی فرد در برابر گروه، و خداوند واحد هم هست. اما معنای أحد بیش از واحد است. احدیت یعنی خداوند افزون بر اینکه یک فرد است، جزء هم ندارد. اگر به خود توجه کنیم، متوجه می شویم هر کدام از ما با ویژگی ها و مشخصات خود واحد است، اما أحد نیست. انسان از اجزای خارجی از قبیل سر و دست و پا

می خواهیم به تفسیر سوره اخلاص پردازیم. سوره بزرگی که در احادیث ثلث قرآن دانسته شده است. همچنین، در حدیث آمده است که این سوره نَسَبِ پروردگار است. چنان که می دانید عرب ها برای خدایان و افراد و بزرگان شان نَسَبی ذکر می کردند. هر کسی به قبیله یا خانواده یا عشیره ای نسبت داده می شد، حتی برای اسب ها و بت ها نیز نَسَبی قائل بودند. «هَبَلٌ» و «لَاتٌ» و «عَزَى» و «وُدٌ» و «يَعُوذٌ» و «يَعُوقٌ» هر کدام به تاریخ و قبیله و گروهی منسوب بودند. به همین سبب، از پیامبر درباره نسب خداوندی پرسیدند که آن حضرت عبادت می کرد و مردم را به سوی او فرا می خواند، و در پاسخ، سوره اخلاص نازل شد. سوره اخلاص ایمان اسلامی به خداوند را به صورت کوتاه و مفید در خود دارد. از همین رو، ثلث قرآن دانسته شده است، زیرا قرآن کتاب شریعت است و بنیان شریعت نیز توحید و نبوت و معاد است.

توحید شرط بنیادین و نخستین شریعت است. اکنون به تفسیر این سوره می پردازیم.

۱- «و سخن از روی هوا نمی گوید. نیست این سخن جز آنچه بدو وحی می شود.» نجم (۵۳)، ۴ و ۳.



و از اجزای عقلی که در علم منطقی ذکر شده، تشکیل شده است. افزون بر این، خورد و خوراک و دانش و فرهنگ و تجربیات او نتیجه تلاش هزاران هزار انسانی است که در پیشرفت او نقش داشته‌اند. بنابراین، آدمی از اجزای بسیاری ساخته شده است، اما خداوند أحد است؛ نه جزئی دارد و نه نسبی. ما به پدر و مادر و قبیله و عشیره و مردم و سرزمین خاصی منسوبیم. هر کدام از ما به اشیای زیادی منسوب است، اما خداوند أحد است و با هیچ کس نسبتی ندارد: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ.»

در این باره نکته دیگری هم وجود دارد که برخی مفسران بدان اشاره و آن را بیان کرده‌اند. بدون شک أحد از ریشه «وحد» گرفته شده است و همزه بدل از «واو» است. پس أحد به معنای وحد است. مقصود این است که خداوند فقط واحدی نیست که جزئی ندارد، بلکه او «وحد» است؛ در برابرش چیزی نیست، نه موجودی و نه اثربخشی و نه قائمی. هر آنچه در هستی می‌بینیم سایه‌ای از اوست، اثری از اوست، اشعه‌ای از نور اوست، او به تنهایی وجود دارد و موجودی غیر از

او نیست. بی‌شک، این معنا از أحد دقیق‌تر و ژرف‌تر است. اما در اعتقادات ما معنای «أحد» همان است که گفتم، یعنی خداوند نه جزئی دارد و نه نسبی.

«اللَّهُ الصَّمَدُ.» برای «صمد» دو معنا گفته‌اند. نخست اینکه صمد به معنای «مقصود» است و «صَمَدٌ» یعنی «قصدم». خداوند مقصود است، یعنی برای هر نیازی او را می‌طلبیم. به هر سوی که رویم خداوند مقصود ماست، یعنی خداوند بی‌نیاز است. ای مردم، شما نیازمند و خداوند بی‌نیاز است. خداوند به هیچ کس نیازی ندارد. معنای دومی نیز در اصطلاح برای این واژه وجود دارد، که به همین معنای نخست بازمی‌گردد. اصطلاحاً وقتی می‌گوییم «نَصَمَد» یعنی «ایستاده‌ایم». در برخی از تفاسیر صمد به معنای «ملی‌ء» (پر، سرشار) آمده است. چرا خداوند ملی‌ء خوانده شده است، زیرا او بی‌نیاز است، غنی است، به کسی نیازی ندارد. نیاز خلأ و کمبود است و آدمی به اندازه نیازش فقیر و ضعیف است. کسی که از دیگران بی‌نیاز است «صمد» و «صامد» است. هیچ کس، غیر از خدا، از دیگران بی‌نیاز نیست.

خداوند بی‌نیاز است. به هر دو معنایی که برای «صمد» گفتیم، خداوند به چیزی نیاز ندارد؛ نه خوارک و نه پوشاک و نه مکان و نه زمان و نه انسان و نه یارانی.

«لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُؤَلَدْ» او فرزندان ندارد، پس نوه و داماد و عروس و خویشاوندی هم ندارد. زاده هم نشده است، یعنی نه پدری دارد و نه مادری. وقتی پدر ندارد، عمو و عمه و عموزاده ندارد. و وقتی مادر ندارد، دایی و خاله و دایی‌زاده‌ای ندارد. پس هیچ‌کس را با خداوند قرباتی نیست، نه از سوی فرزندی و نه از سوی پدری. او عشیره ندارد، زیرا پیوند ما به عشیره از طریق ولادت است.

«وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ» او همتایی ندارد. در گذشته بر آن بودند که هر موجودی نظیر و مثلی دارد. «كُفُوًا» به معنای همسر به کار می‌رفت، یعنی او نه شوهر یا زن دارد و نه مانند و نظیری. این مسئله هم به بی‌نیازی خداوند تفسیر می‌شود.

در تفسیری دقیق‌تر از آنچه گفتیم، می‌گویند «ولادت» به معنای فرزند داشتن و زاییدن نوعی ولادت است. در

لغت هر چیزی که از چیز دیگری پدید می‌آید، زاییدن خوانده می‌شود. اما خداوند نه از چیزی زاییده شده است و نه چیزی از او خارج می‌شود، مانند جوشیدن آب از زمین و یا رویدن میوه از درخت. آنچه از خداوند صادر می‌شود این‌گونه نیست. این بیان معنایی سطحی از آیه است. اندکی ژرف در این آیه می‌اندیشیم تا پیوند این آیه را با عقیده توحید دریابیم، توحیدی که در اسلام بسیار بدان پرداخته شده است. همه ادیان و خصوصاً اسلام بر توحید و تعمیق اثرات توحید بر زندگی خصوصی و اجتماعی ما تأکید دارند. به این آیه می‌اندیشیم تا اثر این مفهوم را درباره خدا دریابیم. گفتیم که خداوند نه می‌زاید و نه زاییده شده است، نه عشیره‌ای دارد و نه خانواده و خویشاوندانی. بر این اساس، همه مردم برای خدا یکسان‌اند، همچون دندان‌های شانه. هیچ‌کس بر اثر خویشاوندی یا نسبتی خاص به او نزدیک نیست. از سوی دیگر، گفتیم خداوند صمد است، یعنی بی‌نیاز از مردم است و همه به او نیازمندند. او به چیزی نیاز ندارد، اما همه چیز به او

اسباب و نشانه‌هایی قرار داده و آنها را رمز دانسته است، مانند کعبه و روز جمعه و ماه رمضان و غیر اینها. ما نیز برای برخی اماکن یا روزها اعتبار و ویژگی خاصی قائل هستیم، مثل روز استقلال یا پرچم. اعتبار پرچم از قانون است، نه اینکه ذاتاً احترامی دارد. قانون اساسی پرچم را تصویب کرده و امت بر آن اجماع دارد. پول نیز کاغذی است مثل دیگر کاغذها، اما به اعتبار حاکم و قانون و قدرتِ قانون این اوراق ارزش یافته است و همچون دیگر کاغذها نیست. به اینجا رسیدیم که همه اشیا و زمان‌ها و مکان‌ها و حالات برای خداوند مساوی‌اند. نکتهٔ اساسی این است که در مجموعهٔ بشری هیچ‌کس بر دیگری برتری ندارد، مگر به علم و تقوا. مردم، همچون دندان‌های شانه، در برابر خداوند مساوی‌اند. کسی با خداوند خویشاوند نیست و هیچ‌کس، چنان‌که یهود می‌گویند، از اولیای خداوند نیست: «قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِنْ زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَتُّوا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ.»<sup>۱</sup> خداوند در

نیازمند است. به زمان و مکان نیازی ندارد، اما زمان و مکان به او نیاز دارد. بنابراین، همهٔ آدمیان در برابر او مساوی‌اند، او به کسی برای کمک یا تقسیم کار نیاز ندارد و همه در برابرش مساوی‌اند.

این تساوی برای ازمنه و امکانه و اشیا و حالات و همه چیز صادق است. همه چیز در برابر خدا مساوی است، زیرا او به کسی یا چیزی نیاز ندارد. ما انسان‌ها برخی از انواع خوراکی را بیشتر دوست داریم، زیرا بدان نیازمندتریم. برخی از پوشاک‌ها را دوست داریم، چون به آنها نیاز داریم. برخی میوه‌ها را بیشتر می‌پسندیم، چون محتاج آنها هستیم. اما خداوند از هر چیزی بی‌نیاز است. هر خوراک و پوشاک و نوشیدنی و کوه و رود و خانه‌ای برای خدا یکسان است. همهٔ مکان‌ها و زمان‌ها برای خدا یکی هستند.

از این تحلیل می‌فهمیم که همه چیز، هر مکان و زمان و شخصی، در برابر خداوند یکسان است و هیچ‌کس را بر دیگری و هیچ مکانی را بر مکان دیگر و هیچ زمانی را بر زمان دیگر برتری نیست. خداوند در برخی اشیا

۱- «بگو: ای قوم یهود، هر گاه می‌پندارید که شما دوستان خدا هستید،

و ملتی عالم و ملتی پیروز است. آیا خداوند پیروزی را به شرفیان اختصاص داده است؟ آیا خداوند شرف را در برابر غرب برگزیده است؟ آیا خداوند اراده کرده است گروهی عقب افتاده باشند و گروهی دیگر پیشرفته؟ حاشا که چنین باشد. خداوند بالاتر از این سخنان است. خداوند نسبت به همه حالات یگانه است. به هر جایی که برسیم: «فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ»،<sup>۱</sup> یعنی جهل و عقب ماندگی و فقر و گرسنگی و خواری نتیجه اعمال افراد جامعه است، و هر پیشرفت و موفقیت و دانش و کمالی نتیجه کار خودمان است: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ»؛<sup>۲</sup> «ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ».<sup>۳</sup> پس سعادت و بدبختی اجتماع و فقر و بیماری و جهل و شکست و پیروزی و دانش و فرهنگ و هر اتفاقی در جامعه، نتیجه مستقیم اعمال

این آیه می خواهد این اندیشه را رد کند که کسانی اولیای خداوند هستند. نتیجه این است که خداوند اولیایی و یا مردمانی ندارد که برگزیده خداوند باشند. دلیل این مسئله هم این است که اگر گناه کنید خداوند عذابتان می کند، و اگر اولیا یا خویشان خداوند بودید، عذاب نمی شدید. هیچ طبقه ای برتر از طبقه دیگر نیست. این تفکر - در هند - که عده ای نجس اند و یا تفکر طبقاتی در اروپای قرون وسطا و یا به طور کلی این تفکر که طبقه ای از مردم به خداوند نزدیک تر و بالاتر از قانون اند و طبقه ای دیگر از خداوند دورتر و زیر سلطه قانون هستند، از بنیان نادرست است. بنابراین، «وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ وَأَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرَىٰ».<sup>۱</sup> پس همه آدمیان در یک خط قرار دارند و کسی به سوی خدا پیش نمی رود، مگر به اندازه عملی که انجام داده است. همین مسئله درباره شرایط نظام ها نیز صادق است. ملتی فقیر و ملتی عقب افتاده و ملتی جاهل

۱- «به خاطر کارهایی است که کرده اید.» شوری (۴۲)، ۳۰.  
 ۲- «خدا چیزی را که از آن مردمی است دگرگون نکند تا آن مردم خود دگرگون شوند.» رعد (۱۳)، ۱۱.  
 ۳- «به سبب اعمال مردم، فساد در خشکی و دریا، آشکار شد.» روم (۳۰)، ۴۱.

نه مردم دیگر، پس تمنای مرگ کنید اگر راست می گویند.» جمعه (۶۲)، ۶.  
 ۱- «و اینکه: برای مردم پاداشی جز آنچه خود کرده اند نیست؟ و زودا که کوشش او در نظر آید.» نجم (۵۳)، ۳۹ و ۴۰.

خودمان است و اگر ما چیزی را نخواهیم، هرگز بر ما تحمیل نخواهد شد.

این معنای توحید است و آن را احدیت و صمدیت و نَسَب نداشتن خداوند گرفته‌ایم. خداوند نمی‌خواهد مردمی را بر دیگر مردمان برتری دهد، مگر آنکه خود بخواهند؛ اگر پیشرفت خواستند، پیشرفت می‌کنند، و اگر عقب‌ماندگی خواستند، عقب خواهند ماند.

این معنا از توحید روحیه واقع‌بینی آدمی را تقویت می‌کند و او را فعال‌تر می‌سازد تا بدانند به هر جا که رسد، نتیجه اعمال و اقدامات خودش است. بنابراین، جوامع عقب‌مانده، چه دانسته و چه ندانسته، خود این‌گونه خواسته‌اند و جوامع پیشرفته خود جامعه خود را ساخته‌اند. خداوند یکتاست و نسبتی با مکان و زمان و شیئی ندارد.

در عالم وجود سعد و نحس نیست، ما حیوان نحس مانند بز و یا سعد مانند گوسفند نداریم. مؤمنان، توجه کنید که بز در نزد برخی نحس و گوسفند نزد دیگرانی سعد است، هیچ تفاوتی میان کوزه پر و خالی نیست.

روزهای ۱۳ و ۲۷ و ۲۵ و روز عصر چهارشنبه هیچ فرقی ندارد. تَفَال هست، اما تَفَال به خیر که راهی است به سوی پیشرفت و فعال کردن آدمی. اما تَطِير نداریم و چنین مسئله‌ای در اسلام نیست. پیامبر فرموده‌اند: «رُفِعَ عَن أُمَّتِي تِسْعَةٌ... الطَّيْرَةُ»<sup>۱</sup> تَطِير به معنای بدبینی است و اشیا گناهی مرتکب نمی‌شوند و سعد و نحس میان آنها نیست. اشیای مختلف تنها در خواص طبیعی و علمی با هم تفاوت دارند.

بدین سان می‌بینیم که احدیت و صمدیت خداوند از معنای انتزاعی خود درمی‌گذرند و به درون زندگی ما راه می‌یابند. ما در عالم اسباب و در جهانی عقلانی به سر می‌بریم که همه هستی برای ما خلق شده است: «هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا»<sup>۲</sup> و «وَسَخَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ»<sup>۳</sup>

۱- «ثُمَّ خَلَقَ لَكُمْ مِنْهَا نَافِلَاتٍ لِيُذَكِّرَ الَّذِينَ لَمْ يَرْجِعُوا إِلَى اللَّهِ»... فال بد زدن است» مجلسی،

محمدباقر، همان، ج ۵، ص ۳۰۳.

۲- «أَوَسْتَ كَيْفَ تَعْبُدُونَ؟... مَا فِي الْأَرْضِ إِلَّا خَلْقٌ عَلَّمَ الْكِتَابَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّمَنْ يَعْقِلُ» بقره (۲)، ۲۹.

۳- «وَسَخَّرَ لَكُمْ مِنْهَا نَافِلَاتٍ لِيُذَكِّرَ الَّذِينَ لَمْ يَرْجِعُوا إِلَى اللَّهِ»... فال بد زدن است» مجلسی،

همه چیز برای ماست و کلیدی دارد، و کلید اشیا علم است و عمل. باید تلاش کنیم تا به آنچه می‌خواهیم برسیم. در غیر این صورت، به اهدافمان نخواهیم رسید. پس، همه چیز و همه کس و همه زمان‌ها و همه مکان‌ها و همه حالت‌ها در برابر خداوند مساوی‌اند، و در میان آنها سعد و نحس و دور و نزدیک وجود ندارد، مگر به اندازه‌ای که برای آن تلاش می‌کنیم. نمی‌توانیم برای پیشرفت به تاریخ و یا اجداد خود تکیه کنیم. حضرت محمد به دخترش، فاطمه زهرا، می‌گوید: «إِنِّي لَا أُغْنِي عَنْكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً»<sup>۱</sup> آیا باید به خانواده و خویشان خود بنازیم؟ آیا باید به سفید پوست بودن افتخار کنیم؟ چه تفاوتی میان سفید و سیاه در نزد خداوند هست؟ مفهوم احدیت تفاوت نژادی میان سفید و سیاه را رد می‌کند. پس، با تأمل در مفهوم احدیت و صمدیت درمی‌یابیم که نژادپرستی ناپذیرفتنی است.

«قُلْ هُوَ اللَّهُ» جامع همه کمالات و اسماء حسنی و

فرمانبردار امر او هستند.» نحل (۱۶)، ۱۲.

۱- ابن ابی‌الحدید، عبدالحمید، شرح نهج البلاغه، قم، کتابخانه آیت‌الله مرعشی، ۱۴۰۴ ق، ج ۱۸، ص ۱۳۴.

امثال علیاست. او احد و صمد است که نه زاده شده و نه می‌زاید. برای او همتایی نیست. این معنا از خداوند اصل و اساس است. او ما را آفریده و راه ما به سوی اوست و هر که، در هر زمان و مکان و شرایطی، خود تلاش کند، مقرب او خواهد شد: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاهُمْ»<sup>۱</sup> هیچ‌کس بر دیگری برتری ندارد، مگر در تقوا و جهاد و عمل و دانش، چنان‌که قرآن این چهار مورد را صراحتاً ذکر می‌کند. این معنای «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» است. این سوره را مخلصانه با زبان و قلب و عقل می‌خوانیم و با آن حقیقتاً زندگی می‌کنیم تا احساس اعتماد به نفس را در ما تقویت کند و اعتماد به نفس به این معنا اعتماد به خداوند است. ما فقط بر اعمال خود تکیه می‌کنیم و خدا را از رگ گردن به خود نزدیک‌تر می‌دانیم. مسائلی که گفتم اندکی از معنای «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» است که تصویری از خداوند برای ما ترسیم می‌کند؛ تصویری که باید بدان معتقد

۱- «هر آینه‌گرامی‌ترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست.» حجرات (۴۹)، ۱۳.

باشیم و با عقل و دل بشناسیم و آن را در زندگی عادی  
خود وارد کنیم.